

اسکندر کبیر

موريس دراون

www.ketab.ir

ترجمہی

پروانہ احمري

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Alexandre le Grand

Maurice Druon

سرشناسه:	دروون، موریس، ۱۹۱۸-م.
	Druon, Maurice
عنوان و نام پدیدآور:	اسکندر کبر / موریس دراوون؛ ترجمه‌ی پروانه احمری.
مشخصات ناشر:	تهران: نشر قطره، ۱۳۸۹
مشخصات ظاهری:	۴۷۰ ص
فروست:	سلسله انتشارات؛ ۱۳۵۴، زمان - داستان خارجی؛ ۹۳
شابک:	978-600-119-252-4
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیا
یادداشت:	عنوان اصلی: Alexandre le Grand, 1974
موضوع:	اسکندر مقدونی، ۳۵۶-۳۲۳ ق.م.
موضوع:	Alexander, the Great
شناسه‌ی افزوده:	احمری، پروانه، ۱۳۴۳ - مترجم
رده‌بندی کنگره:	۱۳۸۹ الف ۵ / د ۴ / ۳۰۰ DSR
رده‌بندی دی‌وی:	۹۵۵ / ۰۱۹۱
شماره‌ی کتابشناسی ملی:	۲۲۲۰۵۳۵

ISBN: 978-600-119-252-4

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۱۹-۲۵۲-۴



نشر قطره

اسکندر کبیر

موريس دراون

ترجمه‌ی پروانه احمري

چاپ اول: پاییز ۱۳۹۰

چاپ: قام

تیراژ: ۵۵۰ نسخه

بها: ۱۲۰۰۰ تومان

تمام حقوق برای ناشر محفوظ است.

تکثیر تمام یا بخشی از این کتاب به هر شکلی
(به صورت صوتی، تصویری، الکترونیکی و...)

منوط به اجازه‌ی کتبی ناشر است.

خیابان فاطمی، خیابان ششم، پلاک ۲

دورنگار: ۸۸ ۹۶ ۸۹ ۹۶

۸۸ ۹۷ ۳۳ ۵۱-۳ و ۸۸ ۹۵ ۲۸ ۳۵ و ۸۸ ۹۵ ۶۵ ۳۷

صندوق پستی: ۱۴۱۵۵-۵۱۶۵

سایت رسمی فروش اینترنتی (قطره‌شاپ)

www.GhatrehShop.com

www.NashreGhatreh.com

nashreghatreh@yahoo.com

Printed in the Islamic Republic of Iran

فهرست

۹	یادداشت مترجم
۱۱	مقدمه (۱۹۵۸)
۱۷	بخش نخست
۱۷	فصل اول: منشور اریستاندروس
۱۹	فصل دوم: شاهان سرزمین مقدونیه
۲۸	فصل سوم: معبد و کتاب
۳۰	فصل چهارم: فیلیپوس، نایب السلطنه
۳۴	فصل پنجم: دوره‌ی آمون
۳۸	فصل ششم: اولیمپادا
۴۹	فصل هفتم: سروش غیبی تبس
۵۱	فصل هشتم: ازدواج نامناسب
۵۹	فصل نهم: نشان‌شده‌ی برج حمل
۶۲	فصل دهم: سوسوی در پگاه
۶۵	فصل یازده: آتش‌سوزی افه‌سوس

فصل دوازدهم: تیر آمون.....	۶۷
فصل سیزدهم: سفالگر دوم.....	۷۵
فصل چهاردهم: کلیتوس و ارهیدوس.....	۷۷
فصل پانزدهم: دشمنی که در وجود خود ما زندگی می‌کند.....	۸۵
فصل شانزدهم: آکیلیس و کاسه‌ی سیمین.....	۸۶
فصل هفدهم: گفتار و کردار.....	۹۴
فصل هجدهم: دموستیس.....	۹۶
فصل نوزدهم: انتقال قدرت.....	۱۰۶
فصل بیستم: ارسطو در قبال یک اسب.....	۱۰۸
پنجاه و دوم.....	۱۲۱
فصل اول: فال فرعون.....	۱۲۱
فصل دوم: از اراده و گاه پیرینت تا مقام نایب السلطنتی.....	۱۲۳
فصل سوم: قروطنی و تواضع.....	۱۲۳
فصل چهارم: کالیکسنیس.....	۱۳۵
فصل پنجم: سرزمین‌ها و شاهان.....	۱۳۹
فصل ششم: جنگ دموستیس.....	۱۴۰
فصل هفتم: دیالوگ.....	۱۴۹
فصل هشتم: آتن.....	۱۵۰
فصل نهم: تباهی.....	۱۵۴
فصل دهم: خوشاوند اتالوس.....	۱۵۶
فصل یازدهم: ارواح شاهانه.....	۱۶۴
فصل دوازدهم: سال نحس.....	۱۶۶
فصل سیزدهم: اندرز.....	۱۷۴
فصل چهاردهم: پهنای یک سینه.....	۱۷۵
فصل پانزدهم: پسر آمون.....	۱۸۵
فصل شانزدهم: گام‌هایی به سرعت برق.....	۱۸۷
فصل هفدهم: مردی با کارد طلایی.....	۱۹۶

۱۹۷.....	فصل هجدهم: جشن الهگان شعر و هنر
۲۰۳.....	بخش سوم
۲۰۳.....	فصل اول: سرزمین پارس ها
۲۰۷.....	فصل دوم: نبرد آکیلیس (آشیل)
۲۱۴.....	فصل سوم: گاری گوردیوس
۲۱۶.....	فصل چهارم: جاده‌ی پیروزی
۲۲۸.....	فصل پنجم: نام خدایان
۲۲۹.....	فصل ششم: اردوی داریوش
۲۳۹.....	فصل هفتم: ورزیس
۲۴۱.....	فصل هشتم: دختر آرتاباز
۲۴۷.....	فصل نهم: سروس
۲۴۹.....	فصل دهم: اقدامات هراکلس
۲۶۰.....	فصل یازدهم: وسوسه
۲۶۳.....	فصل دوازدهم: دروازه‌های مصر
۲۶۶.....	فصل سیزدهم: تقال اورشلیم
۲۷۰.....	فصل چهاردهم: فرعون
۲۷۵.....	فصل پانزدهم: الکساندریا (اسکندریه)
۲۷۸.....	فصل شانزدهم: سروش صحرا
۲۸۴.....	فصل هفدهم: شایعاتی از شرق
۲۸۸.....	فصل هجدهم: پیروزی قوچ
۳۰۱.....	فصل نوزدهم: بابل
۳۰۵.....	بخش چهارم
۳۰۵.....	فصل اول: سریر شاهی پارسیان
۳۱۷.....	فصل دوم: کینه
۳۱۸.....	فصل سوم: در تعقیب داریوش
۳۲۶.....	فصل چهارم: پایان کار پارمنیون
۳۳۶.....	فصل پنجم: جایگاه ستارگان

فصل ششم: اسکندر در آن سوی جهان.....	۳۳۷
فصل هفتم: دیونیسیوس.....	۳۵۲
فصل هشتم: مرگ کلیتوس.....	۳۵۵
فصل نهم: تیمه خدایان.....	۳۶۳
فصل دهم: رکسانا (رُخشانه یا رُخان).....	۳۶۴
فصل یازدهم: جنگ فیل‌ها.....	۳۷۱
فصل دوازدهم: تیر «ماله‌ها».....	۳۸۱
فصل سیزدهم: رود سند و اقیانوس.....	۳۸۷
فصل چهاردهم: شن‌های مرگ.....	۳۹۱
فصل پانزدهم: هیمنه‌ی کالانوس.....	۳۹۹
فصل شانزدهم: عروسی شرقی.....	۴۰۲
فصل هفدهم: مرگ پاتروکلوس.....	۴۱۴
فصل هجدهم: آخرین پیش‌گویی‌ها.....	۴۲۱
فصل نوزدهم: خورشید در بابل غروب می‌کند.....	۴۲۵
فصل بیستم: لوح یادبود اسکندر.....	۴۳۸
یادداشت‌ها و گزارشات.....	۴۴۰
تاریخ‌نگاری دوران حکومت فیلیپ دوم (فلیپوس) و.....	۴۶۵

یادداشت مترجم

۱. چون کتاب حاضر از زبان فرانسه ترجمه شده است، اسامی خاص لاتین هم با تلفظ فرانسوی آمده است، اما مترجم، در حد امکان، سعی کرده است، اسامی یونانی را به تلفظ یونانی برگرداند. به همین منظور در جلوی برخی اسامی داخل پرانتز، یونانی آن نوشته شده است.
۲. شماره‌هایی که در کنار برخی کلمات نوشته شده مربوط به بخش یادداشت‌های نویسنده است.

مقدمه (۱۹۵۸)

اندیشه‌ی نوشتن این روایت، با خواندن اثری از پلوتارک *plutarque* به نام *زندگی‌نامه‌های مسمو* در ذهنم ایجاد شد. او در ابتدای این مجموعه دو بیوگرافی را به زندگی تسیه *these* و رومولوس *Romolus* اختصاص داده، که دقیقاً توصیف زندگی مجهول‌الهویه‌ها^۱ می‌باشد.

پلوتارک می‌نویسد: و چنین می‌نماید که تسیه و رومولوس در بسیاری از موارد با هم اشتراک دارند. هر دو نتیجه‌ی یک ازدواج پنهانی و بدون مراسم مذهبی‌اند و شایع است که هر دو از پشت خدا بایانند. هر دو به یک اندازه دارای درایت و قدرت بدنی هستند؛ و از دو شهر باشکوه عالم، یعنی رم و آتن، رومولوس رم را بنا کرد و تسیه آتن را. هر دو در برانگیختن تحسین زنان موفق بوده‌اند. با این حال هیچ‌یک نتوانستند از بدبختی جنگ با خویشان و آلوده شدن به خون اقوام خود رهایی یابند؛ و دست آخر هم کینه و بدخواهی شهروندان‌شان را برای خود خریدند.

۱. در متن حرامزاده آمده است. م.

در بالا مشخصه‌های بارز مجهول‌الهی‌های نامی جهان وصف شده؛ می‌توان روندی همیشگی یا بازی‌های مشترک سرنوشت را، به‌ویژه نزد نمونه‌های مشهور عهد باستان این گروه، مشاهده کرد.

در زندگی اعجاب‌انگیز این افراد، موارد کمابیش تأییدشده‌ای بنا به شخص یا دوران دیده می‌شود: مثل داشتن پیوند فرزندی با لاهوت، پیامبری ذاتی، قابلیت‌های مسیحایی، قدرت بدنی استثنایی، حضور ذهن بالا، قیام علیه موطن خود، عدم تفاهم با خویشان، شورش و سرکشی، خشم مردم‌گش، فرار، تمایل به فتح اراضی و تصرف زنان، بنیان شهرهای جدید و امپراتوری‌ها و مکاتب، تمایل به برقراری حکومت‌های کوتاه‌مدت سیاسی یا معنوی، منزوی و مغموم بودن.

مادر موسی هر دو کار، یعنی رها کردن کودک و پیدا کردن نمایشی‌اش در میان تزار، را هم‌زمان ساماندهی کرده بود. کودک یافته‌شده را، بنا به روایت انجیل، به دایه‌ای عبری سپردند یا به زبان دیگر، در بین قشر فقیر مردم پنهان کردند. سپس شاه‌دخت مصری، که امور مذهبی را رهبری می‌کرد، کودک را پیش خود برد تا او را «مثل پسر خود بزرگ کند» و به او امکان دهد تا از پلکان شأن و منزلت بالا برود.

چنان‌چه کسی نظری اجمالی به مصر باستان ببیند، یا بتواند مشخصات یک خانواده‌ی سلطنتی و بندهای سنتی‌ای که دست و پای اشخاص را در این‌گونه زندگی‌ها می‌بستند، تصور کند، هرگونه نظریه‌ی دیگری به نظرش ناممکن می‌آید.

موسی که در معبد بزرگ شده بود و به بالاترین مقامات دینی و سپاهی رسیده بود، از نوعی ارتداد یا دست‌کم انشقاق آیینی پشتیبانی می‌کرد، طوری که به والدین شاه‌تبارش یاغی شد و آن‌ها را کشت و به صحرا پناهنده شد، در آن‌جا به شهودی دست یافت که باری‌تعالی از او انتظار داشت، پس به هدایت مردم محرومی پرداخت که کودکی‌اش را با

آن‌ها سرکرده بود، و به تکوین سخت‌گیرانه‌ترین و مقتدرترین حکومت دینی جهان پرداخت.

اسکندر بزرگ نیز که گذر شهاب‌گونه‌اش بر روی کره زمین، جهان باستان را به یک‌باره از دره‌ی هند تا آتلانتیک، یونانی زده کرد، یک مجهول‌الهویه بود.

روش زندگی مسیح در دوران بیدارسازی مردم، روزه‌داری‌ها و بیداری کشیدن‌ها و راهپیمایی‌هایش، حاکی از یک قدرت فوق انسانی‌اند. به نظر می‌رسد در برخی دوران‌ها به وجود چنین مردانی نیاز بوده و انتظارشان کشیده می‌شده است. چنان‌چه فرزنانگان در خلوت معابد خود، نسبت به سرنوشت خرامزادگان، حتی گاهی قبل از تولدشان، توجه و حساسیت خاصی داشته‌اند.

از بین تمام مجهول‌الهویه‌های ملکوتی دنیای باستان، تصویر اسکندر مقدونی قابل‌فهم‌تر و اثربخشی‌تر در اذهان حک شده است. او متعلق به عصر تاریخی است و نه عصر افسانه‌ای. خرافات مجازی چهره‌اش را مخدوش نکرده‌اند. روند زندگی حیات‌آورش، هرچقدر هم در ظاهر بسیار اسرارآمیز به نظر برسد، برای ما کاملاً قابل‌فهم است. تاخت‌وتازهایش که در نگاه اول بسیار دور از ذهن به نظر می‌رسد، خطوط تمدن جدیدی را رسم می‌کند. نیرویی که در وجودش خانه داشته، پنداری محدودیت‌هایی غیر از نیروهای طبیعی بشری داشته است.

بی‌دلیل نیست که خاطره‌ی او پس از بیست‌وسه قرن، به طور معجزه‌آسایی در اذهان جهانیان باقی مانده است. اثر پاهایش هنوز از روی شن‌ها پاک نشده‌اند؛ از بیست‌وسه شهری که بنا کرد، هنوز تعدادی پابرجایند و نام او را به دوش می‌کشند؛ حدود نهایی فتوحاتش، هنوز هم مرزهای دولت‌های کنونی به حساب می‌آیند.

از زمان به نطفه نشستن و نیز در طول سی و سه سال عمر اسکندر کبیر، کاهنان معابد دورتادور دریای مدیترانه، از مجسمه‌ی وی به عنوان تجسمی از خدایان زنوس - آمون مواظبت می‌کرده‌اند. آتنی‌ها و پیروی از ایشان ساکنان اکثر شهرک‌های یونانی، هم‌چنین اهالی رم، او را رسماً به عنوان سیزدهمین خدای اولیمپ olympe به رسمیت می‌شناختند و تندیسش را در معابد خود برپا کرده بودند. مصریان او را به نام فرعون مفتخر کردند و بابلی‌ها او را شاه خواندند. برای یهودیان او شاهزاده‌ی پیام‌آور مسیح بود که قدرت پیش‌گویی دانیال نبی را داشت. برخی اقوام هندی از شماییش برای کشیدن تصویر بودا که قبل از گذر فاتح بزرگ دارای تمثال نبود، الهام گرفتند. نخستین کلیساهای کاتولیک وی را تقدیس کردند. اسلام او را گاه به نام اسکندر و گاه ذوالقرنین، یعنی مرد دوشاخ، می‌نامد (اعراب تمثالی از او را با نشانه‌ی آمون، خدایی با سر قوچ، به یاد داشتند) و در دیف قهرمانان خود قرار می‌دهد و او را به همین شکل در قرآن تصویر می‌کنند. سلاطین روسی در قرون وسطا، خود را از اخلاف وی معرفی می‌کردند. از طرفی هرگز توجه مغان و غیب‌گویان و پیش‌گویان نسبت به وی کم نشد و حتی روایت است که دکتر فاوست در اواخر قرن (۱۵)، روح اسکندر را مقابل امپراتور ماکسیمیلیان احضار کرد.

اگر اسکندر سی یا سی و پنج قرن پیش‌تر، به عبارتی پیش از اختراع خط، می‌زیست شاید اسطوره‌ی خورشید یا نمادی از بهار می‌شد و اکنون تنها از وری افسانه‌ی غبارگرفته‌اش قابل مشاهده بود.

هم‌عصران اسکندر همواره با این سؤال درگیر بودند که او انسان است یا خداست؟ و به نظر می‌آید که برای هر دو سؤال هم جوابی درخور داشتند.

این سؤال برای ما که به امور غیر عقلانی از وری غلظت زمان، با

سوءظنی بیمارگونه که به مانند رماتیزی تمام پیکره‌ی فرهنگ را در بر گرفته، می‌نگریم به شکلی متفاوت پرسیده می‌شود: «در آن دوران، خدا بودن در میان انسان‌ها چگونه تعبیر می‌شده است؟ حقیقت وجودی یک انسان - خدا چه بوده است؟»

بسیارند هم‌زمان اسکندر، افسران جنگی، گماشتگان و مونس شب‌ها و روزهایش بودند که از پس غیبت قهرمان، به نوشتن حکایت تقدیر و فتوحات وی پرداختند. می‌توان (۲۸) نمونه از این سفرنامه‌ها را برشمرد تقریباً به اندازه‌ی تعداد نسخه‌های انجیل!

تمام این متون، به جز نسخه‌ی سیاحت دریایی نیارکوس ناپدید شده‌اند. اما پیش از آن که دچار این نابودی کلی به ظاهر تصادفی شوند، در اختیار پنج نویسنده‌ی باستانی قرار گرفتند: تروگه - پومپه troque, pompee دیودور diodore سیسیلی sicile, کوینت - کورس quinte-curce, آریان arrien نیکومدی nicomédie, پلوتارکوس plutarque کرونس cheronee که آثارشان منابع مشترکی برای تمامی کارهای فاضلانه یا تخیلی نوشته شده درباره‌ی اسکندر هستند.

و این گونه است که شکل ظاهری، مشخصات اخلاقی، اعمال، تحولات روحی روانی، سخنان و قضاوت‌های نه تنها اسکندر که هم‌زمانش نیز به دست ما رسیده است و از آن‌ها آگاهیم.

در میان شهود اصلی، تنها یک نفر است که خاطراتش را بازگو نمی‌کند و اتفاقاً همو از همه بیش‌تر می‌داند. این شخص که مورخین و رمان‌نویسان و نمایشنامه‌نویسان، عموماً او را نادیده می‌گیرند، در زمان تولد اسکندر حضور داشته، در تربیت وی شرکت جسته، در عملیات جنگی همراهی‌اش می‌کرده، رؤیاهایش را تعبیر می‌کرده، علائم و نشانه‌ها را قبل از هر نبرد به دقت بررسی می‌کرده، با او به معابد وارد می‌شده و در زمان مرگ در کنارش حضور داشته است. او کوچک‌ترین حرکت

ستارگان بخت اسکندر را از فلق تا شفق زیر نظر داشته است، و می‌گویند که حتی اعمالش را رهبری می‌کرده است.

این شخص اریستاندروس تلمسوسی است، پیش‌گوی رسمی دولت مقدونیه. اهمیت نقش وی را از تعداد معابدی که برای ما به یادگار گذاشته است، می‌فهمیم.

در این اثر، تلاش کرده‌ام، «خاطرات» پیش‌گوی اسکندر را بازیابی کنم؛ اسکندری که در این کتاب به خوانندگان ارائه می‌دهم، از دید غیب‌گویش تعریف و توصیف شده است.

از این‌که چنین اقدامی احتمالاً مرا در دام اشتباه بیندازد، آگاهم. هم‌چنین می‌دانم همان‌طور که امکان باز شدن باب بحث و جدل وجود دارد، احتمال دارد که افق‌های دیگری در این زمینه گسترده‌پدیدار شود. با تمام این حرف‌ها به نظر من درک زندگی اسکندر بدون داشتن مختصر آشنایی از علوم دینی عهد باستان و گریزی کوتاه به جادوی تأثیرگذار این علوم، ناممکن است.

با این حال تنها اصلی را که دنبال کرده‌ام، این بوده که هیچ‌گاه با واقعیت‌های تاریخی انعطاف نداشته و با صلابت طرف فرضیه‌ها را گرفته‌ام.

و اگر کسی از این‌که با وجود تعداد بی‌شمار زندگی‌نامه‌ها، هنوز زندگی‌نامه‌ی جدیدی از اسکندر منتشر شود، تعجب کند، جواب اریان نیکومدی را به آنان خواهم داد که ۱۷ قرن پیش در همین مورد گفته است:

«برای این‌که از کشف مورخ جدیدی که به خیل مورخین قبلی می‌پیوندد تعجب نکنیم، تنها راه‌مان این است که نوشته‌های افراد پیشین را با نوشته‌ی فرد جدید مقایسه کنیم.»

مورخین بعدی هم می‌توانند این را بگویند: مطلب هیچ‌وقت کهنه نمی‌شود.